

مجله
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه فردوسی مشهد

سال بیست و سوم

بهار و تابستان ۱۳۹۹

شماره اول و دوم

محمد مهدی رکنی

یکتابینی و یکتاپرستی نظامی*

با آنکه همه پیامبران مردم را به عبادت خدای واحد فرا می‌خواندند، و به تصریح قرآن مجید تمام انبیا منادی یکتاپرستی بوده‌اند^۱، با وجود این تنها اسلام است که دین توحید خوانده شده است، زیرا توحید در اسلام بدان حد از اهمیت و گستردگی است که عقیده‌ای در کنار سایر عقاید نمی‌باشد، بلکه ریشه و درونمایه سایر اصول اعتقادی و حتی فروع عملی و تعلیمات اخلاقی است^۲ و گرانبار از مفاهیم سازنده در زندگی فردی و اجتماعی ما. درباره تغییر بار معنایی یک کلمه به مناسبت‌های گوناگون، شادروان دکتر علی شریعتی سخنی دارد که نقل کردنی است:

«در جامعه‌شناسی بحثی است به نام درجه معنی دادن کلمات^۳»

* تفصیل سخنرانی است که در کنگره بزرگداشت حکیم نظامی گنجوی در تبریز ایراد شده است.

** Degre de Signification.

اصطلاحات و علامات. بدین معنی که مثلاً یک کلمه، یک اسم، در مراحل و شرایط و موقعیتهای گوناگون دارای یک معنی واحد و لایتغیر است، ولی در هر یک از این حالات درجه معنی آن، شدت و ضعف، تنگی و وسعت قلمرو آن معنی، حقارت یا عظمت مصداق خارجی آن، کیفیت تأثیر و چگونگی احساس و روح آن کلمه فرق می‌کند... مثلاً کلمه قلم، آزادی، انقلاب، پیش از انقلاب کبیر فرانسه دارای همان معانی بود که پس از آن، اما درجه و کیفیت معنی و روح و احساس آن فرق کرد. پیش از انقلاب قلم ابزاری بود مثل میخ، قندشکن... آزادی تنها به حالتی گفته می‌شد از حالات، گاه معنی تضمینی و التزامی دیگری هم از آن احساس می‌شد: هرج و مرج، بی‌قیدی... انقلاب اصولاً کلمه محکوم و مطرودی بود مترادف عصیان، طغیان، حادثه شومی که همه چیز را بهم می‌ریزد... در صورتی که پس از انقلاب کبیر فرانسه، قلم سمبل مقدس معنویت و فکر و انسانیت می‌گردد، آزادی و انقلاب چنان قداست و عظمتی می‌یابند که هر کس حتی به دروغ خود را بدان منسوب می‌کند...»^۳

و چنین است اهمیت و عظمت توحید و مسائل وابسته به آن در اسلام.

بی‌شک از مهم‌شمردن و ارزشمندی توحید است که شاعران و نویسندگان ما در ابتدای کتب و سروده‌های خود نام خدای تعالی را ذکر کرده‌اند، و گاه با توصیفات و صحنه‌پردازیهای زیبا به ستایش و نیایش با او پرداخته‌اند، که از آن میان شاعر حکیم ما الیاس بن یوسف نظامی بهترین و مفضلترین اشعار توحیدی را در آغاز پنج گنج خود آورده است.

از آنجا که وی در این باب داد سخن داده، و در ابتدای هر مثنوی با ابداع ترکیبهای نو و تصویرهای کم‌نظیر، به گونه‌ای حمد و ثنای الهی گفته و در سفته، نویسنده مناسب دید در مجلسی که برای بزرگداشت و تجلیل او تشکیل شده، این

توحید به‌ها را موضوع سخن خود قرار دهد، و به تحلیل و تشریح آنها بپردازد، که در ضمن پاک اعتقادی و اطلاعات اسلامی‌اش نیز روشنتر شود. چون نظامی با توجه به آیات و اخباری که در فضیلت توحید و مباحث وابسته به آن رسیده اشعارش را سروده، بجاست در مقدمه نمونه‌ای اندک از آنها را نقل کنیم:

در حدیثی که عزّالی در احیاء علوم‌الدین از پیامبر اکرم نقل کرده می‌بینیم که حضرت می‌فرماید: «أَفْضَلُ مَا قُلْتُهُ أَنَا وَالتَّبَيُّونُ مِنْ قَبْلِي لِإِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. أَي: فاضلتر چیزی که من و پیغامبران پیش از من گفته‌اند این کلمه است»^۴.

حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدران خود نقل می‌فرماید که پیامبر خدا گفت: همانا لا اله الا الله نزد خدای عزوجل کلمه‌ای بزرگ و بسیار پسندیده است، که هر کس آن را با اخلاص بر زبان آورد بهشت بر او واجب شود، و هر کس به دروغ بگوید [نفاق ورزد] در دنیا مال و خونس حفظ می‌شود، اما در آخرت باز گشتش به آتش است.^۵

بیشتر و بیشتر از این گونه احادیث قرآن کریم بر اعتقاد به توحید تأکید و توصیه می‌نماید^۶، و یگانگی آفریدگار و پرستش او را نخستین و اصلترین دعوت انبیا معرفی می‌کند^۷، و در آیات بسیار و با تعبیرهای گونه‌گون یکتا بینی و یکتا پرستی را تعلیم می‌دهد^۸، و «حَلَقَ وَ أَمَرَ» یعنی آفریدن جهان و فرمانروایی بر آن را فقط و فقط از آن خدای تعالی می‌شمرد و می‌فرماید: وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ، أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^۹؛ و بالأخره با استدلال عقلی وجود خالق جهان و جهانیان را اثبات می‌کند، و از منکران برای اثبات پندارشان برهان می‌طلبد.^{۱۰}

نکته دیگر که در مقدمه باید بدان اشاره کرد تقسیمی است که متکلمان اسلامی بر اساس آیات و روایات از «توحید» کرده آنرا چهارنوع دانسته‌اند:

توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی و توحید عبادی^{۱۱}.

از این چهار، قرآن مجید بخصوص بر توحید افعالی - که آفریدگار را فاعل حقیقی در جهان و مؤثر در سرنوشت ما معرفی می‌کند - و توحید عبادی - که پرستش دیگر معبودهای انسانی و غیر انسانی را تحریم می‌کند - تأکید دارد. ظاهراً علت این است که توحید ذاتی و صفاتی فطری است، و بیشترین خطای انسان در عقیده و عمل این است که قدرتهای غیر خدایی را در زندگی اش مؤثر می‌شمرد، و این برخلاف توحید افعالی است، و یا به غیر خدا تا سرحد عبودیت تواضع و کرنش می‌کند، و دارندگان زر و زور را به طمع مال و مقام می‌ستاید، که مخالف توحید در عبادت است، و در روایات از آنها به «شِرکِ حَقِّی» تعبیر شده است.

باری شاعر موحد ما این معانی را در نظر داشته، و با استادی و شیوایی در ابتدای مثنویهایش آورده است، که اینک با دسته‌بندی موضوعی ابیات برگزیده به شرح آنها می‌پردازیم.

آغاز کار به نام خدا چون توحید از زبان به دل راه یابد و خدا هدف زندگی و قبلهٔ آمال گردد، از جمله آثارش ذکر دائم اوست که در عین عظمت و جلال، نزدیکتر از من به من است. ثمرهٔ این به یاد بودن، یاد کرد نام اوست در آغاز هر کار و عملی، و اثر یاد کرد نام خدای زندهٔ پاینده در ابتدای کارها، رنگ پابندگی پذیرفتن کار است از جاودانگی خدای قدیم. در این باره علمای فریقین از نبی اکرم (ص) نقل کرده‌اند که گفت: هر کار مهمی که به نام خدا آغاز نشود بی‌فرجام و ناپایدار خواهد بود^{۱۲}. بر طبق این حدیث و بنا به سنت اسلامی نظامی مثنویهای خود را با تعبیرهای گونه‌گون به نام خدا شروع کرده است، حتی در مخزن الأسرار که نخستین مثنوی اوست آیهٔ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را تضمین کرده آن را کلید در گنج حکیم و آغاز اندیشه و انجام سخن شمرده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هست کلید در گنج حکیم

فانحة فکرت و خستم سخن نام خدایست بر این ختم کن^{۱۳}
 در لیلی و مجنون نام خدا را بهترین سرآغاز کارها می‌شمرد، و تأکید
 می‌کند که بدون نامبرد او نامه خود را شروع نمی‌کند، که او کارگشای همگان
 است و نام مبارکش کلید درهای بسته^{۱۴}.

هرچند مثنوی خسرو و شیرین با مناجات و طلب توفیق شروع می‌شود، اما
 بعد - بند ۲ - که به «توحید باری عزّاسمه» می‌پردازد در ابتدا این چنین به نام
 هستی بخش شروع سخن می‌کند:

به نام آنکه هستی نام از او یافت	فلک جنبش زمین آرام از او یافت
خدایی کافرینش در سجودش	گواهی مطلق آید بر وجودش
تعالی الله یکی بی مثل و مانند	که خوانندش خداوندان خداوند ^{۱۵}

یادآور می‌شود مثنوی هفت پیکر و شرفنامه گرچه به شرح صفات جلال و جمال
 الهی با مناجات شروع شده، اما تعبیر «به نام خدا» که ترجمه بسم الله باشد صریحاً
 در ابتدایش نیامده است.

الیات ذات حق تعالی پس از اینکه کار به نام خدا شروع شد، باید با زبان
 ادب و به نیروی هنر به اثبات مبدأ هستی پرداخت. بدین طریق حکیم نظامی با توجه
 به آفریده‌ها و پدیده‌های طبیعی، ما را به تفکر و تدبّر در آنها وامی‌دارد، تا دریابیم
 که عقلاً محال است این حرکتها بی محرک نخستین باشد و خاصیت اشیاء از خود
 آنها. استدلال او به اصطلاح منطقیان «برهان ائی» است که دلیل آوردن از اثر به
 مؤثر و از معلول به علت است. چون نظامی از علم نجوم بهره کافی داشته، در این
 مقام به ستارگان و حرکت افلاک توجه بیشتر کرده، چنانکه در خسرو و شیرین
 می‌گوید:

خبر داری که ستیاحان افلاک	چرا گردند بگرد کعبه خاک
در این محرابگه معبودشان کیست	وزین آمد شدن مقصودشان چیست

سؤال خود را ادامه داده می‌پرسد: چرا یکی ثابت است و دیگری سیار و برگردنده (به اصطلاح منقلب)، سپس تصویری شاعرانه ساخته می‌گوید: از تأمل در این افلاکیان بدان حد مرا حیرت فرا گرفت که می‌خواستم در بتخانه افلاک به پرستش ستارگان پردازم، اما عنایت الهی بانگ بر من زد که:

مشو فتنه بر این بتها که هستند که این بتها نه خود را می‌پرستند
همه هستند سرگردان چو پرگار پدید آورنده خود را طلبکار

پس تو نیز بتخانه دل را از پرستش صورتها پاک کن که اگر

نظر بر بت نهی صورت پرستی قدم بر بت نهی رفتی و رستی^{۱۶}
چشم خرد بینا کن و طبایع را مستقل مبین تا یکتابین باشی. در جایی دیگر از همین مثنوی گوید:

فلک برپای دار انجم افروز خرد را بی میانجی حکمت آموز
جواهر بخش فکرتهای باریک به روز آورنده شبهای تاریک^{۱۷}

در شرفنامه می‌گوید: چون دلیل آفریدگاری تو بعد از آفرینش ثابت شد، نخست عقل بر وجودت گواهی داد، که اشاره به حدیث «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ»^{۱۸} دارد، و بعد می‌افزاید:

خرد را تو روشن بصر کرده‌ای چراغ هدایت تسو بر کرده‌ای^{۱۹}
نیز در همین مثنوی گوید: همه آفریده‌ها به شخص بصیر و بینادل آفریننده را نشان می‌دهد، و سپس عارفانه می‌سراید:

ترا بینم از هرچه پرداخته‌ست که هستی تو سازنده و او ساخته‌ست
همه صورتی پیش فرهنگ ورای به نقاش صورت بود رهنمای^{۲۰}

اما در هفت پیکر نه تنها حیات موجودات را از خدای تعالی می‌شمرد، بلکه با ژرف‌اندیشی خاص می‌گوید:

به حیات است زنده موجودات زنده، بلک از وجود تست حیات

هست بود همه درست به تو بازگشت همه به تست به تو^{۲۱}
 که بیت دوم ترجمه «إنا لله و إنا إليه راجعون»^{۲۲} می باشد.

در مخزن الأسرار با تعبیرهای ادبی و شخصیت بخشیدن به معانی مجرد آفرینش را چنین وصف می کند که: جودش وجود را که در بند عدم بود آزاد کرد؛ و چون گوهرهای فلکی به وجود آمدند، گرد عدم از موی سیاه شب سترد و روشنی هستی پیدا شد^{۲۳}.

نظامی عقیده فلاسفه مادی قدیم که انسان را صرفاً پدیده‌ای مرکب از عناصر اربعه می دانستند بصراحت رد می کند، و همچنین نظر کسانی که حیات کانی و گیاهی و جانوری را به تأثیر ستارگان منسوب می کنند نادرست می شمرد، و عوامل طبیعی را تنها آلت و ابزاری در دست قدرت آفریدگار توانا می داند که:

اگر تکوین به آلت شد حوالت چه آلت بود در تکوین آلت؟^{۲۴}

و در جای دیگر با آنکه ترکیب موجودات را از اجزاء و عناصر مادی می پذیرد، اما صورت بخشی و شکل دادن به آنها را از سببی که بالأخره به مسبب الأسباب می رسد معرفی می کند، که ضمناً روانی لفظ و استواری دلیل در این ابیات قابل توجه است:

گیرم که ز دانه خوشه خیزد	در قالب صورتش کسه ریزد؟
در پرده این خیال گردان	آخر سببی است حال گردان
نزدیک تو آن سبب چه چیز است	بنمای که این سخن عزیز است
داننده هر آن سبب که بیند	داند که مسبب آفریند
زنهار نظامیا در این سیر	بایست مشو به دام این دیر ^{۲۵}

در راه خداشناسی برای پای بست نشدن به دام جهان مادی، رهنمود حکیم ما این است که از تفکر در چگونگی آفرینش و کیفیت کار خدایی صرف نظر کنیم، که آن برتر از بینش و ادراک ماست. صواب آن است در این نکته

بیندیشیم آیا ممکن یا خردپذیر است که چیزی به خودی خود آفریده شود و مبدعی نداشته باشد؟ اگر تأمل کنیم بقطع درمی یابیم که هستی هر موجودی ملازم وجود آفریننده آن است. آری چنانکه نقش به نقاش و خط به خطاط منسوب و مستند می شود، آفریده ها نیز همه به آفریدگاری نه مانند خودشان منسوب و مربوطند، و هستی از هستی بخشی قیوم دارند.^{۲۶}

ابداع و اختراع آفریدگار قرآن مجید گاه آفرینش الهی را با لغت «ابداع» بیان می کند: **بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**^{۲۷}. با توجه به معنی اصیل ابداع که «انشاء و ایجاد چیزی است نه از چیز دیگر و نه مثل نمونه ای که پیش از آن بوده»^{۲۸}، و به گفته راعب اصفهانی «بدون ابزار و ماده اولیه و زمان و مکان، که این نوع آفریدن جز خدای تعالی را نشاید»^{۲۹}، درمی یابیم که چرا شاعر دانای ما با در نظر داشتن معنی کلمه و به کار رفتن آن در کلام خدا، و همچنین معنی «اختراع» که «نوآوری و کاری نو کردن»^{۳۰} است، خدا را مبدع و مخترع گفته است:

مبدع هر چشمه که جویدیش هست مخترع هر چه جویدیش هست^{۳۱}

آفریننده خستزاین جود مبدع و آفریدگار جود^{۳۲}

مخفی نماند تعبیر آفریدگار برای «وجود» از نظر عقلی بی اشکال نیست، ظاهراً مقصودش از «وجود»، «موجود» است.

امر «کن»، و ایجاد بهره گیری نظامی از تعبیرات قرآن برای بیان آفرینش خدای تعالی به صورت دیگر نیز دیده می شود، و آن اشاره به دو حرف «کن» است که در کتاب خدا آمده: **وَإِذَا قُضِيٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**^{۳۳}، **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**^{۳۴}. چنانکه مفسران نوشته اند این تعبیر قرآنی تمثیلی است برای حصول و وقوع آنچه اراده حق تعالی [از ایجاد یا اعدام] به آن تعلق گرفته، که بدون آتی وقفه به آسانی و سرعت انجام می گیرد^{۳۵}، یعنی فرمانش بتدریج و در ظرف زمان و مکان جاری نمی شود^{۳۶}. تعبیر نظامی در این باره

چنین است:

نقش همه در دو حرف خواندی	بر هر ورقی که حرف رانندی
کردی جو سپهر بیستونی	بی کوه کنی ^{۳۷} ز کاف و نونی
قفلش به کلید این دو حرف است	هر جا که خزینه‌ای شگرف است
یک نکته در او خطا نکردی	حرفی به غلط رها نکردی
به زین نتوان قلم کشیدن ^{۳۸}	در عالم و عالم آفریدن

در این ابیات شاعر حکیم گنجه نه تنها فرمان قطعی و فوری خالق جهان را - که به لفظ «کن» تعبیر شده - بیان می‌نماید، بلکه آفرینش خدای حکیم را بدور از خطا و غلط‌کاری معرفی می‌کند، و در پایان سخن جهان هستی را بهترین صورت ممکن که می‌توانسته آفریده شود می‌داند، چنانکه در شرفنامه نیز آن را بیان می‌کند:

جهانی بدین خوبی آراستی برون زان که یاریگری خواستی
ز گرمی و از سردی و خشک و تر سرشتی به اندازه یکدگر^{۳۹}

یکتابینی و یکتاگویی حقا که نظامی شاعری موحد و یکتابین است، و عالیترین معانی توحیدی را در ابتدای پنج مثنوی اش به صورت خطاب به خدای متعال یا مناجات اظهار کرده است، که نمونه‌های آن بسیار است، ولی به رعایت اختصار به نقل اندکی بسنده می‌کنیم:

در مثنوی مخزن الأسرار گوید: هستی همه کاینات به توست، ما به تو پابرجا و موجودیم، چنانکه تو به ذات مقدس خود قائمی، زیرا واجب‌الوجود بل مالک‌الوجودی. چنین وجودی به چیزی پیوند و وابستگی ندارد، و به هیچ چیز مانده نیست، همان‌طور که چیزی هم به او مانند نیست^{۴۰}. او در ذات و صفات یکتا و بی‌همتاست، چنانکه در قرآن مجید آمده: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ^{۴۱}. این حقیقت بی‌نظیر دگرگونی و تحول ندارد، جاودانه است و مرگ را به آستانش راهی نیست. آری

ما همه فانی و بقا بس ترا ملک تعالی و تقدّس ترا^{۴۲}
 شاعر نوپرداز با تماویری بدیع به قدرت خدا اشاره کرده می‌گوید: جز تو چه کسی فلک
 را خَم کرده (دورانی آفریده)، و جسد را که چون دیگی است با نمک جان حیات بخشیده.
 ای محبوب! اگر آرام بخشی تو نبود عشق - با همه شور و شوقی که دارد - از کشیدن بارِ
 نام بزرگ تو بی‌تاب می‌شد. سپس اهمیت و لزوم گویا بودن به نام مبارک آفریدگار و
 یادبودش را این چنین بیان می‌کند:

هر که نه گویای تو خاموش به هر چه نه یاد تو فراموش به^{۴۳}
 و از او می‌خواهد که پرده کثرات را براندازد، هر چند آن پرده - که حجاب است -
 هستی گوینده باشد، تا به لقای جمالِ فردش برسد. این راز و نیاز با تعبیرهای
 هنرمندانه خاصّ نظامی تا ۳۸ بیت ادامه دارد، و این است دو بیت پایانی آن:
 بنده نظامی که یکی گوی تست در دو جهان خاک سر کوی تست
 خاطرش از معرفت آباد کن گردنش از دام غم آزاد کن^{۴۴}

در آغاز شرفنامه با خطاب به آفریدگار، حکمروایی و جهان پادشاهی او را ذکر
 می‌کند، و اقرار می‌دهد که ما بنده‌ایم و تو مالک و آفریننده. پشتیبان همه تو
 هستی و هستی واقعی از آن تو، که آفریدگار همه آفریده‌ها می‌باشی^{۴۵}. سپس به
 طبایع اربعه - که اصطلاح پزشکی قدیم است - اشاره می‌کند و می‌گوید: از
 حرارت و برودت و خشکی و تری به اندازه معین و لازم آفریدی. بطوری که خرد
 بهتر از آن‌را در حساب نمی‌آورد، و مهندسی که می‌خواهد راز این ترکیب و
 آفرینش را دریابد هر قدر می‌جوید به آن نمی‌رسد. بلی از ما جز تأمل و نظر - نگاه
 عمیق جستجوگر - در مخلوقات یا استفاده از آنها نمی‌آید. پس باید با اقرار به
 ربوبیت و یکتانیت و سکوت در برابر بی‌جویی و علت‌پرستی از کارهایت، زبان به
 توحید تازه کنیم که:

حسابی کزین بگذرد گم‌رهی ست ز راز تو اندیشه بی‌آگهی ست^{۴۶}

نظامی نه تنها موجودات مادی و پدیده‌های طبیعی محسوس، بلکه احوال انسانی را نیز در دست توانای آفریدگار می‌داند و می‌گوید:

حال گردان تویی به هر سانی نیست کس جز تو حال گردانی^{۴۷}
و در فرمانروایی و نفاذ حکم او را بی شریک می‌شمرد (توحید افعالی):

خدا را ملک با کس مشترک نیست همه حقال فرمانند و شک نیست
کرا زهره ز حقالان راهش که تغلیطی کند در بارگاهش^{۴۸}

در مقام یکتاپرستی (توحید عبادی) تعبیرات نظامی گاه شبیه به تعبیرات عرفاست، مانند این ابیات:

نه هرک ایزدپرست ایزد پرستد که خود را قبله سازد خود پرستد^{۴۹}
ز خود برگشتن است ایزدپرستی ندارد روز با شب هم‌نشینی
خدا از عابدان آن را گزیند که در راه خدا خود را نبیند
نظامی! جام وصل آن شب کنی نوش که بریادش کنی خود را فراموش^{۵۰}

نظامی دانش نجوم را بخوبی می‌دانسته، اما به احکام نجومی عقیده نداشته، و تأثیر مستقلی که منجمان برای سعد و نحس کواکب قائل بودند رد می‌کند، و آن را برخلاف توحید افعالی می‌داند، چنانکه گوید:

بدو نیک از ستاره چون آید که خود از نیک و بد زبون آید
گر سناره سمادتی دادی کیقباد از منجمی زادی
کیست از مردم ستاره شناس که به گنجینه ره برد به قیاس
تو دهی بی میانجی آن را گنج که نداند ستاره^{۵۱} هفت از پنج^{۵۲}

آری تویی واسطه به کسی که هفت و پنج را از یکدیگر تشخیص نمی‌دهد گنج و مکنت می‌دهی، و با این تمثیل می‌خواهد اراده غالب و مشیت قاهر حق تعالی را در عطا و منع نشان دهد.^{۵۳} این بی اعتقادی به احکام نجوم دلیلی جز رسوخ عقیده توحید در روح نظامی ندارد، که خود هم گوید:

هرچه هست از دقیقه‌های نجوم با یکایک نهفته‌های علوم
خواندم و سیز هر ورق جستم چون ترا یافتم ورق شستم^{۵۴}

دهش و آفرینش اعتقاد راسخ به توحید و بخصوص توحید افعالی به انسان «جهان‌بینی توحیدی» می‌دهد، و عالم وجود را در فکر انسان وحدت می‌بخشد. بنابراین نگرش، اشیاء و افراد تأثیر مستقل ندارند، بلکه همه فرمانبردار اراده نافذ و قدرت کارفرمای آفریدگارند، و همه چیز و همه کس اثر خود را از او می‌گیرند. در جهان‌بینی توحیدی نه تنها موجودات و پدیده‌های طبیعی را خدا به وجود می‌آورد، بلکه آثاری هم که بر آنها مترتب می‌شود، و نعمتهایی که به ما می‌رسد همه و همه از اوست. نظامی آفرینش و دهش الهی را چنین وصف می‌کند:

تو دهی صبح را شب‌افروزی روز را مرغ و مرغ را روزی
تو سپردی به آفتاب و به ماه دو سراپرده سپید و سیاه
روز و شب سالکان راه تواند سفته (حلقه) گوشان بارگاه تواند
جز به حکم تو نیک و بد نکنند هیچ‌کاری به حکم خود نکنند^{۵۵}

نه فقط پدیده‌های طبیعی که حالات انسانی و قوای معنوی را هم او می‌بخشد. ابیات زیر با تشبیهات و استعاره بدیع «دَرِ دهان» برای سخن این نکته را بیان می‌کند:

نخل زبان را رطب نوش داد دَرِ دهان را صدف گوش داد
خنده به غمخوارگی لب نشاند زهره به خنیاگری شب نشاند^{۵۶}

و نیز گوید:

پرورش آموز درون پروران^{۵۷} روز برآرنده روزی خوران
داغ نو ناصیه‌داران پاک^{۵۸} تاج دو تخت‌نشینان خاک
خام کن پخته‌تدبیرها^{۵۹} عذریزیرنده تقصیرها^{۶۰}

نیروهای باطنی و غیرمادی ما چون عقل و جان هم داده و آفریده اوست:

ای واهب عقل و باعنت جان با حکم تو هست و نیست یکسان^{۶۱}
همین معنی را با تعبیری ادیبانه نیز گوید:

مهره‌کش رشته یکتای عقل^{۶۲} روشنی دیده بینای عقل^{۶۳}

و چون می‌خواهد حرکت سیارات را به تقدیر و تدبیر خالق آنها نشان دهد، تصویری نو می‌سازد بدین گونه که: سیارات سیمه را هفت عروس آسمانی فرض می‌کند که نه فلک کجاوه آنهاست، و همه بر درگاه او به پرده‌داری و خدمتگزاری مشغولند:

ای هفت عروس نه عماری بر درگه تو به پرده‌داری^{۶۴}

صفات حق تعالی یکتابینی و یکتاپرستی ارتباط تنگاتنگی با اعتقاد به صفات جلال و جمال الهی دارد. اما چنانکه ذات حق تعالی یکتا و بی‌همتاست، صفات او نیز شایسته خود او و بی‌مانند است، که آنرا توحید صفاتی خوانند، و مقصود این است که صفات مبدأ متعال ذاتی اوست، و خدای سبحان واقعیتی است مستجمع همه کمالات و میرزا از هر صفتی که شاهش را با دیگر موجودات برساند، و نفی هر نوع ترکیب و تعدد بین صفات و ذات یا بین صفات با یکدیگر^{۶۵}.

نظامی همچنان که به اثبات ذات و بیان توحید پرداخته است، ضمن توحیدیه‌های ابتدای پنج گنج جای جای صفات الهی را نیز ذکر کرده است، که اینک به نقل گزیده‌ای از آنها می‌پردازیم:

نخست از صفات حق تعالی که مخصوص خود اوست یاد می‌کند:

ای تو به صفات خویش موصوف ای نهی تو منکر امر معروف^{۶۶}

قدم و جاودانگی خدای تعالی را که پیش از خلوت عدم بوده و پس از نابودی جهان هم خواهد بود چنین بیان می‌کند:

نیود آفرینش تو بودی خدای نباشد همین هم تو باشی به‌جای

به خلوت بُدی کافرینش نبود نه چون کرده شد بر تو زحمت فزود

قرار همه هست بر نیستی تویی آنکه بر یک قرار ایستی.^{۶۷}
 در مخزن الأسرار ازلی و ابدی بودن خدای عزوجل را با ترکیبهای زیبای «پیش
 وجود» و «بیش بقا» ذکر می نماید:

پیش وجود همه آیندگان پیش بقای همه پایندگان
 سابقه سالار جهان قدم فرسله پیوند گلوی قلم^{۶۸}

همین معنی را در هفت پیکر نیز گفته است:

ای جهان دیده بود خویش از تو هیچ بودی نبوده پیش از تو
 در بدایت بدایت همه چیز در نهایت نهایت همه چیز
 اول اولین به پیش شمار و آخر آخرین به آخر کار^{۶۹}
 درباره علم فراگیر خدای تعالی گوید:

تویی برترین دانش آموز پاک ز دانش قلم رانده بر لوح خاک^{۷۰}
 وز آتش ظلم و دود مظلوم احوال همه تراست معلوم
 هم قصه نانموده دانی هم نامه نانوشته خوانی^{۷۱}

نظامی با توجه به جهات ششگانه و چهار عنصر زمینی، خلاقیت آفریدگار
 را رازی می شمرد که برای ما دریافتنی نیست، و اوست که در زمان وقوع رستاخیز
 بساط گسترده حیات را درهم می نوردد:

جهت را شش گریبان در سرافکند زمین را چارگوهر دربرافکند
 چنان کرد آفرینش را به آغاز که بی بردن نداند کس بدان راز
 چنانش در نورد آرد سرانجام که نتواند زدن فکرت در آن گام^{۷۲}

خدای تعالی قرار گیرنده در مکان و متحیی نیست، با این استدلال عقلی:

جان که او جوهر است و در تن ماست کس نداند که جای او به کجاست
 تو که جوهر نیسی نداری جای چون رسد در تو وهم شیفته رای^{۷۳}

آفریدگار جهان بی نیاز از خلقت یا عبادت ماست:

به هرچ آفریدی و بستی طراز نیازت نه، ای از همه بی‌نیاز^{۷۴}
 خدای تعالی حکیم است و لازمه حکمت و علمش آن است که جهان و انسان را
 عبث و بیهوده خلق نکرده باشد^{۷۵}، بلکه هدفی عالی و خردمندانه از آن داشته باشد.
 نظامی در لیلی و مجنون زیر عنوان «فی الحکمة والموعظة» حکیمانه بودن آفرینش
 را بیان می‌کند:

ای ناظر نقش آفرینش	بردار خلال ز راه بی‌نش
این هفت حصار برکشیده	بر هزل نباشد آفریده
وین هفت رواق تیز گرده	آخر به گزاف نیست کرده
کار من و تو بدین درازی	کوتاه کنم که نیست بازی

سپس گوید: ما برای خواب و خور - که کار حیوانات است - آفریده نشده‌ایم، بلکه
 «ما را ورقی دگر نوشتند»

تا درنگریم و راز جوئیم	سر رشته کار باز جوئیم
------------------------	-----------------------

چون به زمین و آسمان و موجودات بنگریم درمی‌یابیم که:
 هر خط که در این ورق کشیده‌ست شک نیست در آنکه آفریده‌ست
 بر هرچه نشانه طرازیست ترتیب، گواه کار سازيست^{۷۶}

عدم ادراک ذات از مسائل مربوط به توحید که نظامی مکرر از آن یاد
 می‌کند، و درباره‌اش دلیل می‌آورد، نارسائی عقل و سایر قوای ادراکی ماست
 برای شناخت خدای تعالی، زیرا میزان ما در خداشناسی نشانه‌های محسوس است
 که ما را بدو راهبر می‌شود، یا قیاس با چیزهای دیگر، و او برتر از این است که با
 این وسایل معرفت کامل نسبت به ذاتش پیدا کنیم:

شناسائیش برکس نیست دشوار	و لیکن هم به حسرت می‌کشد کار
ترازوی همه ایزدشناسی	چه باشد جز دلیلی و قیاسی
قیاس عقل تا آنجاست برکار	که صانع را دلیل آید پدیدار

مده اندیشه را زین پیشتر راه که یا کوه آیدت در پیش یا چاه^{۷۷}
 چو دانستی که معبودی ترا هست بدار از جست و جوی چه و چون دست^{۷۸}

علت این نشناختن را بُعد مسافت معنوی می‌شمرد، یعنی بین بشر مادی و خدای مجرد، و فکر محدود و خالق نامحدود، و عقل محاط و خدای محیط فاصله بسیار است، و به مصداق «بِکَ عَرَفْتُکَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنی عَلَیْکَ وَ دَعَوْتَنی إِلَیْکَ»^{۷۹} او خود باید معرفتش را به ما عطا کند:

بسی منزل آمد ز من تا به تو نشاید سرا یافت الا به تو
 شود فکسر اندازه را رهنمون سر از حد و اندازه نارد برون
 چو پایان پذیرد حد کاینات نماند در اندیشه دیگر حیات
 نیندیشد اندیشه افزون از این تو هستی نه ای، بلکه بیرون از این^{۸۰}

فوضیح البته مقصود شاعر حکیم از پایان پذیرفتن حد کاینات، پایان یافتن عالم طبیعی و جهان مادی است، نه اینکه دیگر کائنات یا موجودی نیست، زیرا - به عقیده قدما - بعد از عالم طبیعت، عالم مجردات و روحانیان است، و آنجاست که دیگر اندیشه را در آن راه نیست. در مصراع دوم بیت اخیر که خدا را «هستی» نمی‌داند، مقصود این است که هستی مادی و محسوس نیست، و گرنه آفریدگار متعال مالک هستی است و هستی بخش.

در جای دیگر هم نارسایی خرد ما را چنین بیان می‌کند که: اندیشه در حصار افلاک در بند است، و فکر بالاتر از جهان مادی نمی‌رود، پس ترا در نمی‌یابد، و اگر بخواهد به مقام قدس تو بیاید وجودت از بارگاهی که کس اجازه وصول بدان را ندارد، پیک ادراک ما را سنگسار می‌کند^{۸۱}. گاه با تمثیلی این نکته را ارائه می‌دهد:

عقل آبله پای و کوی تاریک وانگاه رهی چو موی باریک
 توفیق اگر نه ره نماید آن قفل به عقل کی گشاید

عقل از در تو بصر فرورد گر بای برون نهد بسوزد
 ای عقل مرا کفایت از تو خستن ز من و هدایت از تو^{۸۲}
 نه تنها عقل، که وهم و خیال هم به بارگاه جلال او راه ندارد. این نکته را با استعارات و توصیفات زیبایی شرح می‌دهد:

بای سخن را که دراز است دست سنگ سراپرده او سر شکست
 وهم تهی بای بسی ره نوشت هم ز درش دست تهی بازگشت
 راه بسی رفت. ضمیرش نیافت دیده بسی جست و نظیرش نیافت
 عقل درآمد که طلب کردمش ترک ادب بود. ادب کردمش^{۸۳}

همچنان که شناخت ذات باری تعالی برای ما ممکن نیست، از شناسائی راز آفرینش و قدرت الهی هم عاجزیم، بلی اگر کسی علم به چگونگی ساختن جهان داشته باشد، ممکن است بتواند مانند آنرا بسازد، ولی چون نمی‌توانیم جهان را خلق کنیم، پس طبعاً چگونگی آنرا هم در نمی‌یابیم:

سررشته راز آفرینش دیدن نتوان به راه بینش
 این رشته. قضا نه آنچنان بافت کان را سر رشته واتوان یافت
 سررشته قدرت خدایی برکس نکند گره‌گشایی
 عاجز شده عاقلان شیدا کاین رقه چگونه کرد پیدا
 گرداند کس که چون جهان کرد یُمكن که تواند آن چنان کرد
 چون وضع جهان ز ما محال است چو نیش برونتر از خیال است^{۸۴}

نه تنها انسانهای معمولی راز خلقت را در نمی‌یابند، که پیمبران هم که در ازل تعلیم گرفته‌اند، مشکل علم ازلی و ملک ابدی آفریدگار را حل نکردند، و این راز همچنان درنا یافته ماند^{۸۵}.

نکته مهمی که حکیم سخنور ما هوشیارانه بدان آگاهی می‌دهد این است که: از این عدم ادراک ذات یا درنیافتن راز آفرینش نباید این نتیجه را بگیریم که

چون درباره مسائل غیر محسوس و ماوراء طبیعت چیزی نمی‌توانیم بفهمیم، پس معرفت خدا و روز جزا و اموری از این دست برای ما ممکن نیست. برخلاف این پندار، خرد ما به آسانی حکم می‌کند که این نقش دائم که هر روز از کارگاه آفرینش رُخ می‌نماید سرسری و بی‌پهوده و بی‌هدف نیست. بلکه پدیدآورنده‌ای دارد:

مرا بر سر گردون رهبری نیست جز آنک این نقش دائم سرسری نیست
اگر دانستی بودی خود این راز یکی زین نقشها در دادی آواز...
بلی در طبع هر داننده‌ای هست که با گردنده گرداننده‌ای هست^{۸۶}

سپس به چرخ ریسندگی زنان استدلال می‌کند، و می‌گوید: از آن چرخه قیاس چرخ گردنده جهان را باید بگیریم که بی‌هدف نمی‌گردد و محرک مختاری دارد و هدفی خردپذیر در این کار.

سخن نظامی در بحث از معرفت‌الله به اینجا می‌رسد که شناخت او هم به مدد او و هدایتش می‌باشد و همه به فیض محتاجیم:

رهنمایی و رهنمائی نه همه جایی و هیچ جای نه
عقل کلی^{۸۷} که از تو یافته راه هم ز هیبت نکرده در تو نگاه
ای ز روز سپید تا شب داج به مددهای فیض تو محتاج^{۸۸}

مناجاتها و دعاها مناجات راز و نیاز با خدای چاره‌ساز است با زبانی دوستانه و صمیمی، زبان امید و خواهش، با چشمداشت به رحمت و عنایت او، برای روآشدن درخواستها و برآمدن حاجتها. انگیزه دعا احساس نیازی است که انسان می‌کند و بی‌نیازی و قدرتی که در آفریدگارش می‌بیند. پس بطور طبیعی، خواه ناخواه چشمه دعا در دلش می‌جوشد، و به صورت خواهش و نیایش برزباننش جاری می‌شود. اما آنچه در باب نیازمندی انسان گفتیم نباید به نیازهای پست و گذرای مادی منحصر شود، زیرا حاجتهای معنوی آدمیزاد بسیار مهمتر است، و

درمان دردهای روحی بسی دشوارتر، که جز قادر متعال بر آن توانا نیست. از اینجاست که انبیا و اولیای الهی - و به دنبال آنان شاعران حکیم - که آگاهند و درد آشنا، و از مخاوف سلوک با خبر هستند، در سیر الی الله و راه تقرب به حضرت ذوالجلال بیشتر احساس نیاز و یاری طلبی می کنند، و جز او کارساز و بنده نوازی نمی شناسند، لذا همه او را می خوانند و حاجت از او می خواهند، و به نظر بنده چنین بوده حال شاعر یکتابین یکتاپرست نظامی گنجوی، که در آغاز مثنویهایش کمابیش اشعاری در مناجات و نیایش سروده، و به درگاه الهی عرض حاجت کرده، و احساسات پاک خداخواهی اش را ابراز کرده است. اینک نمونه هایی چند از شواهد فراوان نیایشهایش:

او کسی را می خواند که مقصد و مقصود و بینایی بخش و قتاح است:

ای مقصد همت بلندان مقصود دل نیازمندان
ای شرمه کش بلند بینان در باز کن درون نشینان^{۸۹}

در ابیات زیرین که دنباله اشعار مذکور است - لطف الهی را می طلبید:

می گوشم و در تنم توان نیست آزرم^{۹۰} تو هست باک از آن نیست
گر لطف کنی و گر کنی قهر پیش تو یکیست نوش با زهر^{۹۱}
شک در دل من بود کاسیرم کز لطف زیم ز قهر میرم
یا شربت لطف دار بنیشم یا قهر مکن به قهر خویشم
گهر قهر سزای ماست آخر هم لطف برای ماست آخر^{۹۲}

در طلب عفو با استناد به صفت آمرزگاری خالق متعال گوید:

گناه من ار نامدی در شمار ترا نام کی بودی آمرزگار؟
شب و روز درشام و در بامداد تو بریادی از هرچه دارم به یاد^{۹۳}
چو اول شب آهنگ خواب آیدم .. به تسبیح نامت شتاب آیدم
چو در نیم شب سر برآرم ز خواب ترا خوانم و ریزم از دیده آب...

جو خواهم ز تو روز و شب یاوری مکن شرمسارم درین داوری
چنان دارم ای داور کارساز کزین بی‌نیازان شوم بی‌نیاز^{۹۴}
گاه نظامی را می‌بینیم احرام گرفته در طلب دوست لیبک می‌گوید:

احرام گرفته‌ام به کویت لیبک زنان به جست و جویت
احرام شکن بسیست زنه‌ار ز احرام شکستنم نگهدار
من بی‌کس و رخنه‌ها نهانی هان ای کس بی‌کسان تو دانی
چون نیست بجز تو دستگیرم هست از کرم تو ناگزیرم
یک ذره ز کیمیای اخلاص گر برمس من زنی شوم خاص...^{۹۵}

در نمونه‌های زیرین شور مذهبی و شعور عرفانی و علایق معنوی نظامی را می‌بینیم،
و با حاجت‌هایش که از امور معنوی است آشنا تر می‌شویم:

چون خجلیم از سخن خام خویش هم تو بیامرز به انعام خویش
پیش تو گر بی سر و پا آمدیم هم به امید تو خدای آمدیم
بار شو ای مونس غمخوارگان چاره‌کن ای چاره بیچارگان
قافله شد واپسی ما ببین ای کس ما بی‌کسی ما ببین
بر که پناهیم تویی بی‌نظیر در که گریزیم تویی دستگیر
جز در تو قبله نخواهیم ساخت گر ننوازی تو که خواهد نواخت؟
درگذر از جرم که خواهنده‌ایم چاره ما کن که پناهنده‌ایم.^{۹۶}

بی طمعی خود را به مردمان و امیدش را به خالق مهربان این چنین می‌سراید:
بی طمعیم از همه سازنده‌ای جز تو نداریم نوازنده‌ای
از بی تست این همه امید و بیم هم تو ببخشای و ببخش ای کریم
چاره ما ساز که بی یاوریم گر تو برانی به که روی آوریم؟^{۹۷}

در اینات زیر تمهیدستی خود را به پیشگاه غنی مطلق اظهار و برای افزایش معرفت
خود از حضرتش کمک می‌طلبید:

بیش تو نه دین نه طاعت آرم افلاک تهی شفاعت آرم
 تا غرقه نشد سفینه در آب رحمت کین و دستگیر و دریاب
 بردار مرا که اوفتادم وز مرکب جهل خود پیادهم
 هم تو به عنایت الهی آنجا قدم رسان که خواهی
 از ظلمت خود رهائی ام ده با نور خود آشنائی ام ده^{۱۸}

از بررسی اشعار آغازین پنج گنج برمی آید: مطالبی که حکما و عرفا و متکلمان اسلامی با تعبیرات و اصطلاحات خاص خود - و بسا با زبانی دشوار - در بحث از توحید و صفات آفریدگار متعال گفته‌اند، سخنان حکیم ما به صورتی هنرمندانه و زیبا، با استفاده از آیات و روایات، ضمن تشبیهات و استعارات و تمثیلهای بدیع ذکر کرده است، که از مطالعه آنها درمی یابیم نظامی نه تنها در مثنوی بزمی استاد و صاحب سبک است، بلکه در ستایش و نیایش و سرودن توحیدیه‌ها نیز سراینده‌ای شیواسخن و مبتکر و کم نظیر است. روانش شاد و مجلس بزرگداشتش مبارک باد.

یادداشتها و توضیحات

- ۱- به عنوان نمونه کافی است به سوره هود (۱۱) از قرآن کریم مراجعه کنیم. می بینیم علاوه بر اینکه در آیه ۲ بطور کلی عبادت غیر «الله» را نهی می کند. در آیه ۲۶ از قول حضرت نوح و در آیه ۵۰ از سخن حضرت هود و در آیه ۶۱ از گفته حضرت صالح و در آیه ۸۴ از بیان حضرت شعیب نقل می کند که همه امت خود را به عبادت خدای یکتا دعوت می کردند.
- ۲- مثلاً در اخلاق اسلامی تعلیم داده می شود: تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ.
- ۳- دکتر علی شریعتی، اسلام شناسی: مشهد، چاپ طوس، ۱۳۴۷.
- ۴- ابوحامد محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۶۴۹، در همین باب غزالی احادیث متعدد دیگر در فضیلت تهلیل نقل می کند.
- ۵- محمدبن علی بن بابویه الصدوق، التوحید، مكتبة البوذرجمهری، طهران، ۱۳۷۵ هـ. ق. ص ۶.
- ۶- چون نقل شواهدی از این گونه آیات بیرون از حوصله مقاله است، برای اثبات موضوع کافی است به کتاب المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم - تألیف محمد فؤاد عبدالباقی - و آیاتی که ذیل کلمات «اله» (۸۰ بار)، «الهیکم» (۱۰ بار)، «الله» (۹۸۰ بار)، «الله» (۵۹۲ بار)، «الله» (۱۱۳۵ بار)، «عبد» و مشتقات آن آمده مراجعه کرد. تا گستردگی و اهمیت توحید را در کلام الله دید. و به دلیل آن آیات و نمونه های دیگر قرآنی، «خدا محوری» را در جهان بینی اسلام ملاحظه کرد.
- ۷- از جمله این آیه: وما أرسلنا من قبلك من رسولٍ الا نوحی اليه انه لا اله الا انا فاعبدون (الأنبياء/ ۲۵) و از زبان پیامبران به قومشان نقل می کند که هریک می گفتند: يا قوم اعبدوا الله ما لكم من الله غيرة (الأعراف/ ۴) بار، هود/ ۳ بار در آیات گوناگون.
- ۸- همانند این آیات که بسا الهام بخش شاعر نیز بوده است:

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ (الأنعام/۱۰۲). و نظیر آن در
سوره غافر/۶۲). هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (غافر/۶۵). إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ
الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (الكهف/۹۸).
۹- الأعراف/۵۴.

۱۰- مانند این آیه: ءَأَلَهُ مَعَ اللَّهِ؟ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (النمل/۶۴).
همانند جزء اول این آیه - که استفهام انکاری است - چهاربار دیگر در این سوره آمده
است. و این آیه شریفه: أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (الطور/۳۵). که چون
آفریده شدن موجودات بدون آفریننده (یعنی از هیچ چیز یا عدم) و یا آفریدگار خود بودن
هر دو به حکم فطرت و عقل سلیم باطل است. قرآن دریافت شق سوم را - که آفریدگاری
نه مثل آفریده‌های حادث همگان را هستی بخشیده - به وجدان ما وامی‌گذارد. که پاسخ
استفهام روشن است.

۱۱- رک: مرتضی مطهری. مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی. جهان بینی
توحیدی (۲). دفتر انتشارات اسلامی. ۱۳۶۲. ص ۹۳-۸۷.

۱۲- رک: السيد محمد حسين الطباطبائي. الميزان في تفسير القرآن. بيروت.
۱۳۹۳ هـ. ج ۱. ص ۱۶: كُلُّ امْرِئٍ بِإِلَهِهِ لَمَّ يَبْدَأْ فِيهِ بِاسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَتَمُّ.

۱۳- نظامی گنجه‌ای. مخزن الأسرار. تصحیح و مقدمه و تعلیقات از دکتر بهروز
ثروتیان. انتشارات توس. ۱۳۶۳. ص ۳۳. ب ۲-۱.

۱۴- نظامی گنجه‌ای. لیلی و معنون. با تصحیح و مقدمه و تعلیقات از دکتر بهروز
ثروتیان. انتشارات توس. ۱۳۶۴. ص ۲۵. ب ۲-۱.

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم یاز
ای کارگشای هر چه هستند نام تو کلید هر چه بستند

۱۵- نظامی گنجه‌ای. خسرو و شیرین. با تصحیح و مقدمه و تعلیقات از دکتر بهروز
ثروتیان. انتشارات توس. ۱۳۶۶. ص ۷۰. ب ۳-۱.

- ۱۶- همان مأخذ، ص ۷۳، ب ۱۰-۱.
- ۱۷- همان، ص ۷۰، ب ۱۵-۱۴.
- ۱۸- رک: بدیع الزمان فروزانفر، احادیث منوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۰۲. مؤلف حدیث را از کتب اللالی المصنوعة و وافی تألیف فیض نقل می کند. توضیح اینکه حدیث در کتب صحاح بیته نیامده است.
- ۱۹- نظامی گنجه‌ای، شرفنامه، تصحیح و مقدمه و تعلیقات از دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، ۱۳۶۷، ص ۵۳، ب ۶-۵.
- ۲۰- همان، ص ۶۱، ب ۱۵-۱۲.
- ۲۱- حکیم نظامی گنجوی، هفت پیکر، به تصحیح وحید دستگردی، با حواشی و شرح لغات، چاپ دوم، ابن سینا، ۱۳۳۴، ص ۲. نظیر آن ابیات در شرفنامه ص ۵۶، ب ۵۸-۵۷ آمده است.
- ۲۲- سورة البقره/۱۵۶:
- ۲۳- مخزن الاسرار، ص ۳۴، ب ۲۳ و ۲۶:
- چونکه به جودش کرم آباد شد بند وجود از عدم آزاد شد
چون گهر عقد فلک دانه کرد جمیع شب از گرد عدم شانه کرد
- ۲۴- خسرو و شیرین، ص ۳۴، ۳۲-۳۴.
- ۲۵- لیلی و مجنون، ص ۴۵، ب ۹۴-۹۰. نیز رجوع شود به خسرو و شیرین ص ۷۱، ب ۲۶-۲۴ و ص ۷۲، ب ۳۸-۳۴ و لیلی و مجنون ص ۴۱، ب ۱۹-۱۶.
- ۲۶- لیلی و مجنون، ص ۴۱، ب ۲۳-۲۰:
- منگر که چگونه آفریده‌ست کان دیده‌وری و رای دیده‌ست
بنگر که ز خود چگونه برخاست وان موضع خود چگونه شد راست
تا بر تو بقطع لازم آید کان از دگری ملامت آید
چون رسم حواله شد به رسم رستی تو ز جهل و من ز دشنام

- ۲۷- البقره/۱۱۷، الأنعام/۱۰۱.
- ۲۸- السيد عبدالله شبر، تفسير القرآن الكريم، طبعة ثانية، القاهرة، ۱۳۸۵ هـ، ص ۵۷؛ ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، لبنان، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ هـ، الجزء الأول، ص ۳۶۷-۳۶۶.
- ۲۹- ابی القاسم الحسین بن محمد المعروف بالراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق و ضبط محمد سید گیلانی، المكتبة المرتضویه.
- ۳۰- دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۰.
- ۳۱- مخزن الأسرار، ص ۳۳، ب ۵.
- ۳۲- هفت پیکر، ص ۲، ب ۴.
- ۳۳- البقره/۱۱۷؛ آل عمران/۴۷.
- ۳۴- یس/۸۲، و باندک تفاوت در النحل/۴۰.
- ۳۵- رک: تفسیر القرآن الکریم، ص ۵۷، نیز رک: مجمع البیان، ۱/۳۶۸.
- ۳۶- رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/۲۶۱.
- ۳۷- چنین است املاء این کلمه در متن مورد مراجعه (تصحیح دکتر ثروتیان) و چون مقصود از آن «یاربگر و کمک کننده نیرومند» است با املاء «کوهکنی» که در چاپ جدید لیلی و مجنون (ص ۲) آمده صحیح است. مشخصات چاپ جدید: لیلی و مجنون نظامی گنجوی، به تصحیح دکتر برات زنجانی (بر اساس قدیمترین نسخه‌ها)، ضمناً یادآور می‌شود مصراع اول بیت آخری که نقل شده در این چاپ چنین است: «در عالم عالم آفریدن». به نظر حقیر صورتی که در نسخه تصحیح دکتر ثروتیان آمده: «در عالم و عالم آفریدن» و معنی که در تعلیقات ذکر کرده‌اند: «در جهان و آفرینش آن...» اصح است.
- ۳۸- لیلی و مجنون، ص ۲۶، ب ۲۷-۲۳.
- ۳۹- شرفنامه، ص ۵۳، ب ۱۳-۱۲.
- ۴۰- مخزن الأسرار، ص ۳۷، ب ۵-۱.

- ۴۱- الشوری، ۱۱. این بی‌مانندی را در بیت زیر نیز گفته است:
 هستی و نیست مثل و مانندت عاقلان جز چنین ندانندت
 (هفت پیکر، ص ۲)
- ۴۲- مخزن الأسرار، ص ۳۷، ب ۵.
- ۴۳- همان، ب ۱۲.
- ۴۴- همان، ب ۳۸-۳۷.
- ۴۵- شرفنامه، ص ۵۳، ب ۱-۳.
- ۴۶- همان، ب ۱۸-۱۳.
- ۴۷- هفت پیکر، ص ۴.
- ۴۸- خسرو و شیرین، ص ۷۲، ب ۴۰-۳۹.
- ۴۹- این بیت آیه شریفه ۴۳، سوره الفرقان را به یاد می‌آورد: أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (آیا دیدی آن کس را که معبود و خدایش را هوای خود گرفت، هواپرست شد).
- ۵۰- خسرو و شیرین، ص ۷۵، ب ۴۰-۳۷.
- ۵۱- نسخه بدل: شماره، و ظاهراً درست‌تر است.
- ۵۲- هفت پیکر، ص ۴.
- ۵۳- این‌گونه توجیهاات - یعنی بی علت دانستن عطا و منع خالق حکیم - در سخن اشاعره زیاد است، از آن جهت که حسن و قبح را عقلی نمی‌دانند.
- ۵۴- هفت پیکر، ص ۵.
- ۵۵- همان، ص ۳.
- ۵۶- مخزن الأسرار، ص ۳۵، ب ۳۵-۳۴.
- ۵۷- درون پروران: اهل باطن، کسانی که به پرورش قوای معنوی خود می‌پردازند.
- ۵۸- داغ نه ناصیه‌داران پاک: داغ‌بندگی‌رآتو - ای خدا - بر پیشانی بندگان پاکت

می‌نهی، تو توفیق عبادت می‌دهی.

۵۹- خام‌کن پخته‌تدبیرها: کسانی که به اتکای عقل و دوراندیشی خود تدبیرهای پخته و سنجیده می‌کنند، تو اگر نخواهی نتیجه‌اش را برعکس می‌کنی. تدبیر انسان با تقدیر تو بر نمی‌آید.

۶۰- مخزن‌الأسرار، ص ۳۳، ب ۸ و ۱۰ و ۱۱.

۶۱- لیلی و مجنون، ص ۲۵، ب ۹.

۶۲- رشته یکتا: ترکیب وصفی است مانند «ذرتیم»، که مفهومی نزدیک به آن هم دارد، و شاعر عقل را بدان تشبیه کرده است. خرد ارزشمند.

۶۳- مخزن‌الأسرار، ص ۳۳، ب ۹.

۶۴- لیلی و مجنون، ص ۲۵، ب ۶. ناگفته نماند سیارات سیمه - بنابه عقیده قدما - در هفت فلک قرار دارند، و فلک هشتم فلک ثوابت است، و فلک نهم صاف و بی‌ستاره است.

۶۵- درباب کیفیت انتساب صفات به ذات الهی، بین معتزله و اشاعره اختلاف است، که جای شرح آن نیست، آنچه در متن آمد عقیده شیعه است.

۶۶- لیلی و مجنون، ص ۲۵، ب ۱۱.

۶۷- شرفنامه، ص ۵۴، ب ۲۲ و ۲۳ و ۹۴.

۶۸- مخزن‌الأسرار، ص ۳۳، ب ۴-۳. فرستله بیوند: نظم‌دهنده و به رشته‌کشنده گوهرهای گلوبند (دکتر معین، فرهنگ فارسی).

۶۹- هفت پیکر، ص ۲.

۷۰- شرفنامه، ص ۵۳، ب ۴.

۷۱- لیلی و مجنون، ص ۲۷، ب ۳۱-۳۲.

۷۲- خسرو و شیرین، ص ۷۲، ب ۳۱-۲۹.

۷۳- هفت پیکر، ص ۳. ترکیب زیبای «شیفته رای» یعنی حیران قابل توجه است.

- ۷۴- شرفنامه، ص ۵۴، ب ۱۹.
- ۷۵- قرآن کریم بیهوده و بی‌هدف نبودن آفرینش را و اینکه بازگشت ما به مبدأ متعال است چنین بیان کرده است: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (المؤمنون/۱۱۵).
- ۷۶- لیلی و مجنون، ص ۴۱-۴۰، ب ۱۵-۱.
- ۷۷- یعنی اگر بخواهی اندیشه را بیش از این بیش ببری، یا به مانعی برمی خورد - که در نمی یابد - یا در جاه حیرت و ضلالت می افتد.
- ۷۸- خسرو و شیرین، ص ۷۱، ب ۲۳-۱۹.
- ۷۹- جملاتی است که ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن حسین علیه السلام ضمن دعایی طولانی - که در سحر ماه رمضان خوانده می شود - نقل کرده و ترجمه اش چنین است: [خدایا] به تو ترا شناختم، و تو مرا به خودت رهنمون شدی، و مرا به خودت خواندی، (شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷، ص ۱۸۶). و در همین مناسبت جملاتی از دعای صباح که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده: *وَيَا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتَهُ بِذَاتِهِ وَ تَنَزَّهَ عَن فُجَانِمَةِ مَخْلُوقَاتِهِ*. ای کسی که به ذاتش بر ذاتش راهنمایی کرده است، و از هم جنستی و مانده شدن به آفریده هایش بیس دور است (همان، ص ۶۰).
- ۸۰- توضیح - از نظر فلسفی این برهان برای اثبات ذات باری تعالی را برهان وجوبی یا کمالی گویند. برای تفصیل و شرح آن رک: محمدتقی جعفری، مجموعه مقالات، "برهان کمالی دکارت بر وجود خداوند" انتشارات حافظ، ۱۳۶۶، ص ۴۱-۱۶. نظامی در شرفنامه نیز همین مطلب را بیان کرده:

کسی کز تو در تو نظاره کند ورقهای بیهوده پاره کند

نشاید ترا جز به تو یافتن عنان بایند از هر دری تافتن

مجموعه اشعار نظامی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷، ص ۵۹، ب ۹۸-۹۷

۸۰- شرفنامه، ص ۶۱، ب ۱۶ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۱.

۸۱- همان، ص ۵۵، ب ۳۰-۲۷.

۸۲- لیلی و مجنون، ص ۲۷، ب ۳۶-۳۳. همین مطلب را در خسرو و شیرین به این تعبیر گفته:

به جست و جوی او بر بام افلاک دریده و هم را نعلین ادراک
خرد در جستش هشیار برخاست جو دانستش، نمی داند چپ از راست

(ص ۷۰، ب ۱۳-۱۲)

آری خرد ابتدا در راه خداجویی هوشیارانه حرکت می کند، اما چون به عظمت او پی برد حیران می شود، چنانکه راست و چپ را از هم باز نمی شناسد.

۸۳- مخزن الأسرار، ص ۳۵، ب ۴۵-۴۲.

۸۴- لیلی و مجنون، ص ۴۱، ب ۳۲-۲۷.

۸۵- مخزن الأسرار، ص ۳۴، ب ۱۸-۱۷.

۸۶- خسرو و شیرین، ص ۷۴، ب ۱۷ و ۱۸ و ۲۱.

۸۷- عقل کلی: در اصطلاح فلاسفه مشاء همان عقل کل یا عقل اول است، یعنی

آنچه نخستین بار از ذات حق صادر شده (رک: فرهنگ فارسی).

۸۸- هفت پیکر، ص ۴.

۸۹- لیلی و مجنون، ص ۲۶، ب ۱۴-۱۳. ضمناً توضیح می دهد که «درون نشینان»

یعنی کسانی که درون خانه دل نشسته از آن پاسداری می کنند، چنانکه «بلندبینان» یعنی کسانی که دید قوی دارند و آفریدگار سرمه بصیرت به چشم آنها کشیده.

۹۰- آزر م: رفق، لطف، محبت.

۹۱- مصراع دوم شبه استدلالی است برای اینکه لطف او را بطلبد و از قهرش

برهد.

۹۲- لیلی و مجنون، ص ۲۷، ب ۴۳-۳۹.

- ۹۳- در جای دیگر از همین مثنوی نیز به یاد خدا بودن را ذکر کرده:
بی یاد توام نفس نیاید با یاد تو یاد کس نیاید
(ص ۲۹، ب ۷۹)
- ۹۴- شرفنامه، ص ۵۶، ب ۵۴-۴۸. این مناجات تا ص ۵۹ ادامه دارد.
- ۹۵- لیلی و مجنون، ص ۲۸، ب ۵۵-۵۱.
- ۹۶- مخزن الأسرار، ص ۴۱، ب ۱۹-۱۳.
- ۹۷- همان، ص ۴۰، ب ۶-۴.
- ۹۸- لیلی و مجنون، ص ۲۸، ب ۶۳-۵۹.